

استعاره در فرهنگ

جهانی‌ها و تنوع

تشکر ویژه از استاد بزرگوارم، جناب آقای دکتر کورش صفوی، به پاس
حمایت‌های بی دریغ ایشان در مسیر پرفراز و نشیب ترجمه کتاب حاضر.
تقدیر و تشکر از پدر و مادر مهربانم که همواره در تمام مراحل زندگی از الطاف و
حمایت‌های خالصانه‌اشان بهره‌مند بودم.

استعاره در فرهنگ جهانی‌ها و تنوع

زولتان کوچس

Zoltán Kövecses

نیکتا انتظام



انتشارات
سپاه‌رود

سرشناسه: کوچس، زولتان، ۱۹۴۶ - م.

Kövecses, Zoltán

عنوان و نام پدیدآور: استعاره در فرهنگ: جهانی‌ها و تنوع

مشخصات نشر: تهران: انتشارات سیاه‌رود، ۱۳۹۴.

مشخصات ظاهری: ۲۸۶ ص؛ ۱۴/۵×۲۱/۵ س.م.

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۷۶۱۷-۲۰-۵

وضعیت فهرست نویسی: فبیای مختصر

قیمت: ۲۴۰۰۰۰ ریال

یادداشت: فهرست‌نویسی کامل این اثر در نشانی:

<http://opac.nlai.ir> قابل دسترسی است.

یادداشت: عنوان اصلی: Metaphor in Culture Universality and Variation

یادداشت: واژه‌نامه

یادداشت: کتابخانه

یادداشت: نمایه

شناسه افزوده: انتظام، نیکتا، ۱۳۶۴، مترجم

شماره کتابشناسی ملی: ۳۷۹۸۳۳۹



انتشارات
سیاه‌رود

ساروکلایی

صفحه‌آرایی و گرافیک: زلیخا موح‌زاده

طراح جلد: ابوالفضل زندیه

لیتوگرافی و چاپ: دیرین نگار

قطع: رقعی

قیمت: ۲۴۰۰۰ تومان

مؤلف: زولتان کوچس

مترجم: نیکتا انتظام

تیراژ: ۱۰۰۰ نسخه

تاریخ نشر: ۱۳۹۴

نوبت چاپ: اول

مدیر اجرایی: رحمان تقوی

نشانی: تهران، میدان انقلاب، ابتدای کارگر جنوبی، کوچه رشتچی،

پلاک ۷، واحد ۸

ارتباط با ما: ۰۶۷۸۶۰۶۶۹ / ۰۶۷۴۹۰۶۶۹

آدرس سایت: siahroudpub.ir

ایمیل: siahroud@gmail.com

فهرست مطالب

پیش‌گفتار	۸
پیش‌گفتار و سپاسگزاری	۱۱
۱. مقدمه: استعاره و موضوع جهانی بودن	۱۷
موضوع اصلی: جهانی بودن و تنوع در استعاره	۱۹
مؤلفه‌های منظر زبان‌شناسی شناختی به استعاره	۲۱
نگاه جدیدی به موضوع جهانی بودن و تنوع در استعاره	۲۸
بخش اول: استعاره‌های جهانی	۳۳
۲. استعاره: از زبان به بدن و بالعکس	۳۵
استعاره در بدن	۳۶
استعاره در مغز	۴۲
استعاره در اندیشه	۴۵
استعاره در زبان	۵۲
چرا استعاره‌ها جهانی هستند؟	۵۵
۳. جهانی بودن در مفهوم‌سازی استعاری	۵۷
مورد احساسات	۵۷
استعاره ساختار رویداد	۶۷
زمان	۷۳
زندگی درونی	۸۱
چه استعاره‌هایی جهانی هستند، و چرا؟	۹۱
بخش دوم: ابعاد تنوع استعاره	۹۳
۴. تنوع بین‌زبانی	۹۵
استعاره‌های هم‌خوان [متجانس]	۹۶
استعاره‌های بدیل	۹۸
مفهوم‌سازی خاص	۱۱۴
استعاره‌های منحصربه‌فرد	۱۱۸
۵. تنوع درون فرهنگی در استعاره	۱۲۱

بعد اجتماعی	۱۲۲
بعد قومی	۱۲۶
بعد منطقه‌ای	۱۲۷
بعد سبکی	۱۳۰
بعد خرده‌فرهنگی	۱۳۲
بعد در زمانی	۱۳۹
بعد تکوینی	۱۴۱
بعد فردی	۱۴۲
از میان برداشتن مرز بین این ابعاد	۱۴۷
بخش سوم: ابعادی از استعاره که در تنوع دخیل‌اند	۱۵۱
۶. مؤلفه‌های استعاره مفهومی به چه صورت در تنوع دخیل‌اند	۱۵۳
مبدأ و مقصد	۱۵۴
نگاشت‌ها	۱۵۹
استلزام‌ها	۱۶۴
ادغام	۱۶۶
تنوع استعاره: حال کجا هستیم؟	۱۶۸
۷. استعاره‌های مفهومی و معادل‌های زیبایی آن‌ها در زبان‌های مختلف	۱۶۹
معادل‌های یک معنای بلاغی مشابه	۱۷۰
معادل‌های معنای انتزاعی بین زبان‌ها	۱۸۴
تفاوت‌های بین‌زبانی در بیان یک استعاره مفهومی مشابه	۱۹۲
پس زمینه فرهنگی - ایدئولوژیکی	۱۹۷
چگونه این چهار پرسش پاسخ داده می‌شوند؟	۲۰۴
۸. استعاره در واقعیت اجتماعی - فیزیکی	۲۰۷
استعاره‌های مفهومی چگونه می‌توانند در کردارهای اجتماعی نمود یابند؟	۲۰۷
مطالعات آمریکایی و علم شناختی	۲۱۱
ابعاد استعاری فرهنگ آمریکایی	۲۱۴
آیا ذهن آمریکایی ثابت و یکنواخت است؟ مورد احساسات در آمریکا	۲۲۲
تنوعات فردی در استعاره	۲۲۹
استعاره در قلب فرهنگ آمریکایی: زندگی نمایش است	۲۳۱

این مطلب چه ارتباطی با مطالعهٔ فرهنگ آمریکایی دارد؟	۲۳۸
به‌سوی مطالعات فرهنگی جدید	۲۴۱
۹. استعاره‌ها و الگوهای فرهنگی	۲۴۳
استعاره‌های مرکزی و الگوهای فرهنگی	۲۴۴
آیا استعاره الگوهای فرهنگی را منعکس می‌کند، یا می‌سازد؟	۲۵۱
رابطهٔ بین استعاره‌های مفهومی و الگوهای فرهنگی در گفت‌وگو واقعی	۲۷۶
الگوهای فرهنگی چگونه پدیدار می‌شوند؟	۲۸۱
بخش چهارم: دلایل تنوع استعاره	۲۸۳
۱۰. دلایل تنوع در استعاره	۲۸۵
تجارب متفاوت	۲۸۶
سبک‌ها و اولویت‌های شناختی متفاوت	۳۰۱
دلایل دیگر در تنوع استعاره؟	۳۱۶
۱۱. خلاقیت: استعاره و ادغام	۳۱۷
خلاقیت استعاری	۳۱۷
خلاقیت از رهگذر ادغام	۳۲۷
کاربست‌های متفاوت فرایندهای خلاق جهانی	۳۴۲
۱۲. فرهنگ، پیوستگی، تعارض	۳۴۳
استعاره و فرهنگ	۳۴۳
پیوستگی	۳۴۵
تعارض	۳۴۸
جهانی‌بودن و تنوع در استعاره: تصویر کلی	۳۵۳

مقدمه مترجم

کتاب حاضر، با عنایت به این که مفهوم 'استعاره' را مورد کنکاش قرار می‌دهد، در بادی امر می‌تواند رهن اندیشه باشد؛ دلیل بارز آن معنایی است که از دیدن واژه 'استعاره' محتمل در ذهن خواننده متبادر می‌گردد. عموماً "استعاره" را در سنت ادبی و به‌هنگام بررسی آثار داستانی و شعر به کار برده‌اند، با تعریف ویژه‌ای که از آن مراد می‌کنند. بررسی مفهوم استعاره در میان اندیشمندان غربی به ارسطو باز می‌گردد که آن را شیوه و ابزاری برای آفرینش هنری می‌دانست و بر این اساس بر آن بود که باید هنگام بررسی فنون و صناعات ادبی، مورد مطالعه قرار گیرد. این رهیافت کلاسیک به مفهوم استعاره بین متفکران ما هم جاری بوده است.

با این حال، تأملات و نگرش‌های نوین در سنت مطالعه زبان‌شناسی شناختی، استعاره را از سطح ادبی، شعری و هنری صرف جدا کرده، نقش بسیار مهم آن را در کل نظام زبان و اندیشه خاطر نشان می‌کند.

بنابراین، مترجم لازم می‌داند به این مطلب مهم اشاره داشته باشد که کتاب پیش رو نگرشی متفاوت و غیرمتعارف به استعاره دارد که، به شکلی سستی بخشی از ادبیات و علم بلاغت تصور گردیده است.

بر این اساس، تعریف و تحدید معنایی واژه 'استعاره' اجتناب‌ناپذیر می‌نماید. از آنجا که این مفهوم در کتاب حاضر در چهارچوب زبان‌شناسی شناختی مورد مطالعه قرار خواهد گرفت، ابتدا نگاهی گذرا به این نگرش در سنت کلی مطالعه زبان خواهیم انداخت.

زبان‌شناسی شناختی رویکردی در مطالعه زبان است که بر نقش و کاربرد زبان بنا نهاده شده است و در این مفهوم، با رویکرد صورت‌گرای چامسکیایی زاویه پیدا

می‌کند. از پیشروان این اندیشه، جرج لیکاف و رونالد لانگاکر رهیافتی را برگزیدند که معتقد است یک نظریهٔ زبانی باید بر اساس معنا باشد و قوای شناختی انسان در مطالعات زبان محوریت یابد.

زبان‌شناسان شناختی به تحقیق در مورد ارتباط میان زبان، ذهن و تجربهٔ انسان روی آوردند. پیش فرض اصلی این بود که زبان آینهٔ الگوهای اندیشه و ویژگی‌های ذهن انسان است. بر اساس دیدگاه ایشان، مطالعهٔ زبان بایستی بر پایهٔ تجربهٔ انسان از جهان، نوع و نحوهٔ فهم و شیوهی مفهوم‌سازی او بنیان نهاده گردد. در این میان، معنا بازمان تجربهٔ کلی انسان است.

زبان‌شناسی شناختی به "استعاره" نیز توجه ویژه‌ای دارد. لیکاف تأکید می‌کرد که استعاره تنها ابزار زبانی برای انتقال اندیشه نیست؛ بل شیوه‌ای است برای اندیشیدن در مورد جهان اطراف.

مترجم، کتاب حاضر را با علاقه و شور فراوانی به فارسی برگردانده است، چرا که مفاهیم بکر و روشنگری یافته که خواسته با خوانندهٔ فارسی‌زبان در میان بگذارد. کتاب موضوعی را محور مطالعه و بسط قرار داده که سال‌هاست دغدغهٔ مشترک متفکران زبان‌شناسی و انسان‌شناسی است: شباهت‌ها و تفاوت‌های زبان‌های مختلف، منشأ و چرایی آن‌ها و تلاش برای یافتن پاسخی درخور برای این سؤالات. بی‌شک تحقیقات دیگری در این زمینه صورت گرفته، اما این اثر به صورت همزمان به عمومیت (اشتراکات) و تنوع زبانی با محوریت مفهوم استعاره پرداخته است که در نوع خود بی‌نظیر است.

این پرسش که چه عامل اصل و اساس این شباهت‌ها و تفاوت‌هاست، زبان‌شناسان و انسان‌شناسان را به سمت رویکردهای شناختی سوق داده است. چرا که تصور می‌رود رهیافت شناختی پاسخ مناسب‌تری برای این پرسش‌ها به ارمغان خواهد آورد.

جهان معنایی انسان که مشحون است از تفاوت‌های ناشی از محیط زندگی، جغرافیای سکونت، تاریخ جمعی و فردی، تجربهٔ زیستهٔ فردی، زیست جهان مملو از تجارب منحصر بفرد هر انسان، دانش دایرةالمعارفی هر فرد که شکل گرفته است از پیش فهم‌ها، پیش فرض‌ها، تجارب، باورها، فرهنگ و ویژهٔ هر جامعهٔ زبانی، آداب و رسوم، آموزه‌های فرهنگی، اجتماعی، دینی، پایگاه اجتماعی، سیاسی، طبقاتی،

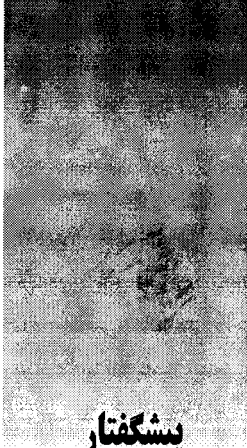
فضای زمانی-مکانی خاصی که در آن واقع شده، اساس ذهن انسان را تشکیل می دهند و این امر مهم در زبان و به طور مشخص در ساخت استعاره و مفهوم سازی نمود پیدا می کند.

پرسش محوری نویسنده این است که تا چه شعاعی و به کدامین شیوه ها تفکر استعاری می تواند منشأ در فهم فرهنگ و جامعه داشته و با آن مرتبط باشد. وی کتاب را جزء اولین قدم ها برای شکل گیری یک نظریه استعاره بنیاد شناختی فرهنگی می داند که می تواند مکمل طبیعی و اجتناب ناپذیری برای نگرش های تجربی به این مقوله باشد. به بیان نویسنده، رهیافت های تجربی، البته، به کل تنوع فرهنگی و نقش آن در استعاره پردازی را منکر نشده اند اما نکته این جاست که توجه لازم و کافی به این مهم نداشته اند، لذا این نظریه می تواند مکمل مناسبی برای این دیدگاه باشد.

در این بخش سخنی کوتاه درباره موانع و مشکلات ترجمه کتاب ضروری می نماید. نویسنده مجارستانی کتاب مثال های متنوعی از زبان های مجاری، چینی و انگلیسی آورده و عبارات و اصطلاحات فرهنگ-حمید یا جهانی ای را که از استعارات نمونه منشعب شده اند مورد مقایسه قرار می دهد. وی می خواهد به این نکته برسد که این استعارات مفهومی در چه زبان هایی مشترک بوده و نمودشان در این زبان ها به چه شکلی است.

صعب ترین مانع در راه ترجمه این اثر، یافتن معادل های مناسب و قابل فهم برای خواننده فارسی زبان بود. پرواضح است که برای یک استعاره خاص در یک زبان خاص، معادل مناسب، کامل و دقیقی در زبان دیگر وجود نخواهد داشت، طوری که تمام مؤلفه های معنایی مورد نظر را پوشش دهد. برای مثال یک انگلیسی زبان استعاره مفهومی خاصی را به کار می برد که گویش ور فارسی، آن مفهوم ویژه را در آن قالب خاص نمی ریزد. جاهایی که نتوانستیم به توفیق نسبی در معادل گزینی دست یابیم، ناگزیر به ترجمه تحت اللفظی اکتفا کرده ام و کنار آن، ستاره ای نهادم تا خواننده دریابد که با معادل دقیق روبرو نیست.

ن. انتظام



پیشگفتار

موضوع اصلی‌ای که من در این کتاب به آن خواهم پرداخت به این قرار است: افکار انتزاعی تا چه میزان و به چه صورت با شناخت ما از جامعه و فرهنگ در ارتباط هستند؟ واضح است که هر نوع پاسخ بر این پرسش ما را ملزم می‌دارد تا به مباحثی از دو رشته گسترده، یعنی علوم شناختی و علوم اجتماعی بپردازیم. روان‌شناسی شناختی نوین و زبان‌شناسی شناختی از نمونه‌های بارز مورد اول و مردم‌شناسی در اشکال مختلف آن (نمادین، فرهنگی، معنایی و غیره) از نمونه‌های مشخص مورد دوم هستند. انسان‌شناسان از آغاز پیدایش این علم تا کنون به استعاره توجه شایانی داشته‌اند (برای مثال، به فرناندز، ۱۹۸۶، ۱۹۹۱ رجوع شود). تفاوت عمده بین این دو رشته در خصوص استعاره، از تفاوت‌های ظریف میان زاویه دید آن‌ها، از این نظر ناشی می‌شود که کدام جوانب استعاره را برای مطالعه حائز اهمیت می‌دانند. به عبارتی، زمانی که اندیشمندان علوم شناختی به پرسش‌هایی نظیر «استعاره چیست؟» و «چگونه در ذهن عمل می‌کند؟» می‌پردازند، محققین علوم اجتماعی به تمرکز بر مسائلی نظیر اینکه «استعاره در بافت‌های اجتماعی فرهنگی دارای چه نقشی است؟» گرایش دارند.

بسیاری از انسان‌شناسانی که روی موضوعات مربوط به استعاره کار می‌کنند نظریه زبان‌شناسی شناختی‌ای را که برای اولین بار جورج لیکاف و مارک جابسون در کتاب مشهور خود، یعنی استعاره‌هایی که با آن‌ها زندگی می‌کنیم، مطرح کردند منبع الهامی جدید برای کار خود می‌دانند. اما به سرعت مشخص شد که اگرچه این کتاب (و بسیاری از تحقیقاتی که بر مبنای آن انجام شد؛ رجوع شود به کوچس، ۲۰۰۲) از بسیاری جهات الهام‌بخش است اما تمام نیازهای انسان‌شناسان را برآورده نمی‌سازد. یکی از دلایل عمده این امر آن بود که زبان‌شناسان شناختی در گرایشی عمومی، جهانی بودن برخی ساختارها

را به شدت بزرگنمایی کرده بودند و بسیاری از نمونه‌های غیر جهانی را نادیده گرفته بودند (فرناندز، ۱۹۹۱).

این وضعیت زبان‌شناسان و محققین شناختی را با این چالش روبرو کرد که آیا رویکرد زبان‌شناسی شناختی به استعاره قادر است به صورت همزمان هم جهانی بودن و هم تنوع در تفکر استعاری را توجیه کند؟ من بر آن هستم تا این چالش را مورد بررسی قرار دهم و بر پایه گستره وسیعی از داده‌ها ثابت کنم که زبان‌شناسی شناختی به خوبی از پس این کار برمی‌آید. برای اطمینان از اینکه زبان‌شناسی شناختی قادر به انجام این کار هست، باید به اشکال گوناگون تعدیل، اصلاح و تکمیل شود. هدف اصلی من در این مطالعه آن است تا چنین نظریه «به روز» و نسبتاً جامعی از استعاره را ارائه دهم تا آن را برای افرادی که در رشته علوم اجتماعی فعالیت دارند کاربردی کند.

اگرچه، این اقدام به ظاهر ساده مستلزم مطالعه بسیاری از موضوعاتی است که گاهاً به حوزه کار انسان‌شناسانی که به موضوع استعاره علاقه‌مندند مربوط می‌شود (برای مثال به فرناندز، ۱۹۸۶، ۱۹۹۱؛ فولی، ۱۹۹۷؛ کیمبل، ۲۰۰۱، زیر چاپ؛ شور، ۱۹۹۶ رجوع شود). این موارد شامل موضوعات زیر هستند (اما به آن‌ها محدود نمی‌شوند):

آیا استعاره‌ها با سایر گونه‌های زبان بلاغی در ارتباطند؟ و اگر هستند به چه شکل؟
آیا یک "گونه بلاغی غالب" وجود دارد یا تمام گونه‌های بلاغی با یکدیگر "برابرند"؟
نقش جسم در جهانی بودن استعاره چیست و آیا اصلاً نقشی دارد؟

بهترین روش برای دستیابی به اطلاعات استعاره چیست؟

آیا استعاره تجارب مشخصی را ایجاد می‌کند یا تنها تجارب تحت‌اللفظی از پیش تعیین شده را منعکس می‌سازد؟

آیا استعارات از فرهنگی به فرهنگ دیگر متفاوتند و اگر هستند به چه شکل؟
استعاره به چه صورت به درک ما از وقایع گفتاری مشخص در فرهنگ کمک می‌کند.

استعاره چگونه در فرهنگ ایجاد انسجام و عدم انسجام می‌کند؟

مطالعه استعاره چگونه می‌تواند بین علوم شناختی و انسان‌شناسی پیوند به وجود آورد و این پیوند از چه نوعی است؟

من ادعا نمی‌کنم که تمامی این موضوعات را به بحث می‌گذارم، یا اینکه به یک اندازه به تمام آن‌ها می‌پردازم. با این حال، بیشتر آن‌ها را، به علاوه چند مورد دیگر، تا

حدی مورد بررسی قرار خواهم داد. آن موارد مضاعف به قرار زیر هستند:
تنوع استعاره درون یک فرهنگ (و نه تنها میان فرهنگ‌های مختلف) چگونه حاصل می‌شود؟

آیا استعاره‌ها از شخصی به شخص دیگر متفاوت هستند، و اگر هستند به چه شکل؟
علل تنوع استعاره چیست؟

ارتباط بین تنوع بینا فرهنگی استعاره و ترجمه در چیست؟
آیا فرهنگ‌های مشخص از طریق استعاره‌هایی که بر آن‌ها "حاکم" اند تعریف می‌شوند یا اصلاً می‌توانند به این صورت تعریف شوند؟ به عبارت دیگر، آیا "ابر" استعاره‌های فرهنگی وجود دارد؟

باور من آن است که تلاش در جهت پاسخی منسجم به این سئوالات شالوده بسیار خوبی برای نظریه‌ای را فراهم می‌کند که می‌تواند هم جهانی بودن و هم تنوع را در استعاره توجیه کند. امر مهمی که من قصد آغاز آن را دارم شباهت زیادی به متون چاپ شده جدیدی دارد که در آن‌ها انسان‌شناسان و یا محققان علوم شناختی به موضوعات مشابه یا مربوط به استعاره و زبان بلاغی پرداخته‌اند (برای نمونه، به گیز، ۱۹۹۴؛ هولیوک و ناگارد، ۱۹۹۶؛ کیمل، ۲۰۰۱؛ پالمر، ۱۹۹۶؛ شور، ۱۹۹۶ رجوع شود). مطالعه مارک ترنر (۲۰۰۱) نیز در این خصوص حائز اهمیت است؛ او ارتباط بین یکپارچگی مفهومی یا ادغام و مطالعات علوم اجتماعی را مورد بررسی قرار می‌دهد. هدف من نیز انجام تحقیقی مشابه در مورد استعاره است. اگرچه کتاب پیش رو در بسیاری از این اطلاعات پایه با این آثار مشترک است، هم تمرکز ویژه‌ای بر مطالعه چرایی و چگونگی جهانی بودن و فرهنگ مقید بودن استعاره‌های مفهومی دارد و هم بر بسیاری از سئوالات قید شده.

به بیان دیگر این کتاب تلاشی است از جانب من در جهت ایجاد نمونه‌ای ملموس‌تر از نظریه زبان‌شناسی شناختی برای آن دست از افرادی که علاقه‌مند به مطالعه نقش استعاره در رفتارهای اجتماعی فرهنگی پیچیده، از قبیل احساسات، سیاست، تفکر، اخلاقیات و همینطور حقایق و روندهای به شدت انتزاعی نظیر زمان، زندگی و ذات هستند. قصد من آن است تا از این طریق "بحث" یا گفتگوی بین زبان‌شناسان و انسان‌شناسان شناختی‌ای که جیمز فرناندز بیش از ده سال گذشته ضروری دانسته بود را ادامه دهم (فرناندز، ۱۹۹۱: ۸). من نمی‌خواهم این کار را با تحقیق و تفحصی گسترده در متون مربوط به استعاره در علم انسان‌شناسی انجام دهم چرا که این خود به تنهایی کاری است بسیار زمان‌بر،

در عوض تلاش خواهیم کرد تا نظریه نسبتاً قابل فهمی از استعاره ارائه دهیم که بر اساس داده‌هایی که با شخصاً جمع‌آوری کرده‌ام و یا سایر زبان‌شناسان شناختی گردآورده‌اند از موضوعات مربوط به محققین اجتماعی می‌دانم. از این رو، انسان‌شناسان و سایر محققین علوم اجتماعی قادر خواهند بود تا با مقایسه نظریه من با نظریه‌هایی که به کمک داده‌های خود به آن‌ها دست یافته‌اند صحت یا عدم صحت نظریه من را محک بزنند. ما از این طریق قادر خواهیم بود که در جهت ارائه تعریف جامع‌تری از نقش استعاره در درک فرهنگ خود و سایر فرهنگ‌ها با یکدیگر همکاری داشته باشیم.

من در جهت نیل به این اهداف، از مفاهیم به خصوصی نظیر فرهنگ بهره خواهیم برد که می‌تواند کل مکاتب انسان‌شناسی را به صورتی بسیار ساده‌تر از آنچه که بیشتر انسان‌شناسان می‌توانند، تقسیم کند. دوست من سوزان گل، بعد از مطالعه بخش‌های مشخصی از دست‌نوشته این کتاب به من گوشزد کرد که کاربرد عبارت فرهنگ اینگونه القای می‌کند که من فرهنگ را "مفهومی محدود" می‌دانم، تفکری که امروزه برای بسیاری از انسان‌شناسان مردود است. پاسخ من در این مورد دارای دو بخش است؛ اول آنکه حق کاملاً با سوزان است، اما صحبت از بسیاری از موضوعات مطرح شده در این کتاب بدون کاربرد عباراتی نظیر "این فرهنگ"، "یک فرهنگ" یا "فرهنگ‌ها" برای من بسیار مشکل بود. از این رو، عذر من در این باره کاملاً موجه است. دوم آنکه، در یک بازنگری بعد از شنیدن نظر او، به نظرم چنین می‌آید که با توجه به برداشتم از داده‌ها می‌توانم به فرهنگ رویکردی داشته باشم که از آنچه که او فکر می‌کند به نقطه نظرش نزدیک‌تر است. اگر همان‌طور که من فکر می‌کنم برخی استعاره‌ها جهانی هستند پس نمی‌توانیم با این استدلال که استعاره‌های جهانی بیشتر و بیشتر از استعاره‌هایی که فرهنگ مقید هستند به لایه‌های "دور از دسترس" و "زیربنایی" از تجارب فرهنگی ارجاع می‌دهند به راحتی جهان بشری را به فرهنگ‌هایی با "مرزهای مشخص" تقسیم کنیم. من همچنین در مورد آنکه مفاهیم استعاری غالباً تجسمی هستند و از این رو درک مفهومی برگرفته از آن‌ها نیز تجسمی است صحبت خواهم کرد. تجسمی بودن نه تنها به زبان، بلکه به گستره عظیم‌تری از موضوعات فرهنگی معنی می‌بخشد. تصور فرهنگ به مثابه ماهیتی تجسمی (به فولی، ۱۹۹۷ رجوع شود) نیز با هرگونه برداشت "شیء گونه" من از فرهنگ در تضاد است.

جا دارد تا در این مجال، از تمام دوستان، همکاران و دانشجویانی که من را با نظرات و پیشنهادات خود یاری رساندند و بسیاری از مثال‌های به کار برده شده و تحلیل شده

در این کتاب را به صورت داوطلبانه به من داده‌اند تقدیر و تشکر کنم: رکا بنچز، انیکو بلویاس، اوگن کاساد، مایک کیسی، سنا کولسن، زیلویا چزیبی، جری فلدمن، اکسل فلیچ، تیلور فرانک، سوزان گل، ویراژ هارم، باربارا هیگدن، اورسلیا ایزو، استیوان کچکس، مایکل کیمل، هلن ناکس، بالینت کولر، نیکی کووس، جورج لیکاف، رونالد لانگاگر، زهیر مالچ، آندریاس موسوف، سیرا اوزکالیسکان، تد سابلی، اورسلیا سگی، رودولف ساردی، کازوکو شینوهارا، مایتی سیکرا، کریستینا سوریانو، ایو سویتسر، جوزفین تودور، مارک ترنر، رابین ترنر، گبی وارهللی، فیلیس و شرمن ویکاکس، و نینگ یو. من قدردان کمک‌های بی دریغ این افراد در نگارش این کتاب هستم.

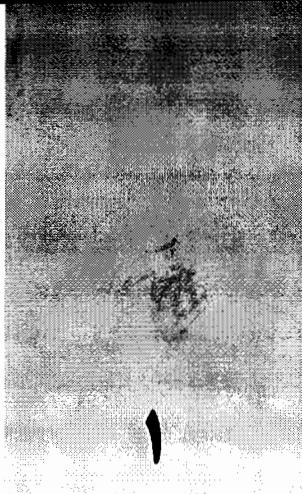
به ویژه به دلیل گفتگوهایی که با هم در مورد بسیاری از موضوعات این کتاب داشتیم خود را مدیون جورج لیکاف، ایو سویتسر، و مارک ترنر می‌دانم. مارک همچنین از روی لطف بسیاری از نمودارهایی که در این کتاب به کاررفته را برای من تهیه کرده است. رکا بنچز نیز با محبت بسیار روی بیشتر این نمودارها مجدداً کار کرده و ظاهر یکپارچه‌تری به آن‌ها بخشیده است.

تشکر ویژه من به اکسل فلیچ تعلق دارد که تمام فصول دست‌نوشته را به دقت مطالعه کرده و پیشنهادات مبسوط خود را بر هر یک از آن‌ها قرار داده است. مؤسسه کلنر برای پیشبرد این تحقیق سودمند و یا حتی فراتر از آن بود. من از صمیم قلب از پل و جورج کلنر بابت حمایت‌های بی دریغ‌شان طی این سال‌ها سپاسگزارم. از جری فلدمن و مؤسسه بین‌المللی علوم رایانه‌ای برای در اختیار گذاشتن محیط کار، طی حضورم در برکلی، تشکر فراوان دارم.

از میزبانم، لیز فیلمر و خانواده و دوستانش کمال تشکر را دارم. در آخرازیست هانگرین فولبرایت و انجمن تبادل محققین (CIES) بابت کمک هزینه‌ای که اتمام تحقیقم را در UC برکلی در سال ۲۰۰۳ امکان‌پذیر کرد بسیار تشکر دارم. این کمک هزینه همچنین برای من این امکان را فراهم کرد تا پیش‌نویس کتاب را زمانی که در برکلی بودم آماده سازم. بدون حمایت آن‌ها این امر امکان‌پذیر نبود.

ژانویه ۲۰۰۴

بوداپست



مقدمه:

استعاره و موضوع جهانی بودن

ارتباط استعاره با فرهنگ چیست؟ شاید پاسخی کوتاه (و مبهم) بر این پرسش، این باشد که استعاره و فرهنگ از جهات گوناگونی با یکدیگر در ارتباط هستند. برای مثال، یکی از روش‌هایی که در آن استعاره و فرهنگ در ذهن ما با یکدیگر پیوند برقرار می‌کنند از آن‌چه که در مدارس در مورد آن آموخته‌ایم نشئت می‌گیرد. نویسندگان و شعرای خلاق اغلب از این آرایه ادبی بهره می‌برند، و از آنجا که ادبیات بخشی از فرهنگ است، استعاره و فرهنگ را می‌توان دارای ارتباطی ذاتی در نظر گرفت. در هر حال، استعاره می‌تواند ابزاری زینتی برای زبان تلقی شود. از این رو، می‌توان استعاره و فرهنگ را مرتبط با یکدیگر در نظر گرفت، چرا که این دو در ادبیات، که جلوه‌ای تمثیلی است از فرهنگ، با یکدیگر در می‌آمیزند. این یکی از روش‌های ممکن برای تعریف چنین رابطه‌ای است، و من در جای‌جای بحث حاضر آن را به کار خواهم برد. اما در متن پیش رو، نوع ارتباط بین این دو نیست که نظر مرا به خود جلب کرده است. من در ذهن خود بین آن‌ها به ارتباطی بنیادی تر قائل هستم که می‌توان آن را چنین توصیف کرد: در راستای عقاید رایج در علم انسان‌شناسی، می‌توان فرهنگ را مجموعه‌ای از مفاهیم مشترک در نظر گرفت که تعیین‌کننده توده‌های بزرگ و کوچک انسانی است (برای مثال، د آندراده، ۱۹۹۵؛ شور، ۱۹۹۶؛ استراس و کوین، ۱۹۹۷).

چنین تعریفی را نمی‌توان تعریفی جامع و مانع از فرهنگ تلقی کرد زیرا بسیاری از موضوعات حقیقی، مصنوعات دست انسان، نهادها، تجربیات، اعمال و برخی دیگر

از مختصات انسانی را که افراد در بیشتر فرهنگ‌ها از آن‌ها استفاده کرده یا در آن‌ها شرکت می‌کنند از قلم می‌اندازد، اما به هر صورت، بخش عمده‌ای از آن مفهوم را دربرمی‌گیرد، یعنی همان فهم مشترکی که افراد در رابطه با تمام این "موارد" دارند.

زمانی که ما بدین‌سان به فرهنگ می‌اندیشیم، در چهارچوب زبان‌شناسی شناختی‌ای که برای اولین بار توسط جورج لیکاف و مارک جانسون (۱۹۸۰) در کتاب استعاره‌هایی که بر مبنای آن‌ها زندگی می‌کنیم مطرح شد، ارتباط بین استعاره و فرهنگ به‌وضوح آشکار می‌شود.

یکی از نکات اصلی که لیکاف و جانسون به آن اشاره کرده‌اند این است که استعاره ابتدا نه در زبان، بلکه در ذهن ایجاد می‌شود. به بیان دیگر، به‌باور آن‌ها ما به کمک استعاره‌ها تنها سخن نمی‌گوییم بلکه در واقع جهان را از طریق آن‌ها درک می‌کنیم. (در فصل دوم، شواهدی تجربی ارائه خواهم داد که صحت این ادعا را اثبات می‌کند). از این رو، فهم مشترکی که از طرف انسان‌شناسان به‌عنوان بخش اعظمی از تعریف فرهنگ ارائه می‌شود، اغلب می‌تواند همان درک استعاری باشد. این درک زمانی استعاری محسوب می‌شود که در مورد حقایقی انتزاعی مانند زمان، دنیای درونی، فرایندهای ذهنی، عواطف، صفات انتزاعی، ارزش‌های اخلاقی، و نهادهای اجتماعی و سیاسی به کار گرفته شود.

در چنین مواردی، استعاره‌هایی که در یک فرهنگ مشخص به‌منظور درک مفاهیم غیر ملموس استفاده می‌کنیم می‌توانند تأثیر به‌سزایی در چگونگی تجربه این مفاهیم در آن فرهنگ (مشخص) داشته باشند. به‌طور خلاصه، در این رویکرد از استعاره، استعاره‌ها به‌عنوان بخش لاینفک فرهنگ در نظر گرفته می‌شوند. (جالب این‌جاست که همان‌طور که در فصل ۹ اشاره خواهم کرد، انسان‌شناسانی هستند که می‌پذیرند فرهنگ تا حدودی مرکب از مفاهیم مشترک است بدون آن‌که بنابر تعریف ارائه شده از این‌هاور که استعاره بخش جدایی‌ناپذیر آن است استقبال کنند).

بر اساس این برداشت از ارتباط بین استعاره و فرهنگ، می‌توان این پرسش را مطرح کرد که افراد به چه میزان از استعاره‌های مشترک استفاده می‌کنند؟ این سؤال به‌ظاهر بی‌اهمیت زمانی جالب و قابل تأمل می‌شود که ما سؤال ریشه‌ای‌تر و پراهمیت‌تری که آن را در برمی‌گیرد از خود پرسسیم، یعنی افراد در سرتاسر جهان تا چه میزان در مورد جنبه‌های جهانی که در آن زندگی می‌کنند، درک مشترک دارند؟ این سؤالی است که

در کتاب حاضر به صورت ویژه مورد توجه من قرار دارد.

موضوع اصلی: جهانی بودن و تنوع در استعاره

طبق رویکرد معیار استعاره در چهارچوب نظرات لیکاف - جانسون، استعاره هاریشه در تجارب تجسمی بشر دارند (لیکاف و جانسون، ۱۹۹۹؛ گریدی، ۱۹۹۷ و ۱۹۹۷). برای نمونه، ما بر اساس ارتباط بین تجارب دوران کودکی خود از آغوش پر مهر والدین و گرمای آرامش بخش جسم که آن را همراهی می کند به صورت استعاری محبت را گرما در نظر می گیریم (کوچس، ۱۹۸۶: ۱۰۱). بر اساس این تجربه، استعاره مفهومی محبت گرما است ایجاد می شود. اندیشیدن بر پایه این استعاره مفهومی و صحبت کردن در مورد مفهوم محبت در لفظ گرما (برای مثال، ما رابطه گرمی داریم) طبیعتاً از تجربه تجسمی نشئت می گیرد. احتمالاً هیچ کس از شنیدن آن که محبت به صورت جهانی در قالب گرما مفهوم سازی شده و نه سرما متعجب نخواهد شد. یادگیری این استعاره های نخستین امری اختیاری نیست. به بیان دیگر، این مسئله به صورت ناخود آگاه و غیرارادی روی می دهد. از آنجایی که مثال ارائه شده یک تجربه جسمانی جهانی است، استعاره مربوط به آن نیز می تواند جهانی باشد. به بیان دیگر، تجربیات نخستین جهانی استعاره های نخستین جهانی تولید می کنند.

اما، زمانی که به استعاره های موجود در زبان های جهان می نگریم، به وضوح درمی یابیم که استعاره های غیر جهانی زیادی نیز وجود دارند، که اگر تعداد آن ها بیشتر از جهانی ها نباشد کمتر از آن ها نیز نیست. به عبارت دیگر، چنین به نظر می رسد که تنوع در استعاره دقیقاً به میزان جهانی بودن شایع و پر اهمیت است.

همان طور که در فصل های آتی اشاره خواهیم کرد، تنوع در استعاره صورت های متفاوتی می پذیرد که در یکی از معمول ترین آن ها یک حوزه انتزاعی خاص به طرق بینافرهنگی گوناگونی استنباط می شود. نمونه های این دست از تنوع فراوان است.

برای مثال، عشق در بسیاری از فرهنگ ها، از جمله انگلیسی، مجارستانی و چینی در مفهوم سفر، پیوند، شکار و از این قبیل ادراک می شود، اما در لهجه های خاصی از زبان چینی عشق پرواز کایت است (یانگ، ۲۰۰۲)؛ خشم در بسیاری از فرهنگ ها به عنوان مایع یا گاز درک می شود، اما در زولو خشم به عنوان شی ای در قلب در نظر گرفته می شود (تیلور و منز، ۱۹۹۸)؛ زندگی عموماً به عنوان سفر یا کشمکش تلقی می شود، اما در مانگ

به صورت طناب استنباط می شود (ریدل، ۲۰۰۰).

حال که می بینیم تنوع در استعاره تا این اندازه شایع است، باید بتوانیم برای آن تعریفی ارائه دهیم. بنابراین با چالش بزرگی روبرو هستیم، این که چگونه می توان نظریه ای جامع و همه جانبه ارائه داد که قادر باشد هم جهانی بودن و هم تنوع موجود در کاربرد ما از استعاره را توجیه کند؟

نظریه معیار استعاره در الگوی زبان شناسی شناختی این پدیده را به این نحو توجیه می کند که علاوه بر احساسات گرما است، استعاره های نخستین^۱ فراوانی وجود دارد، برای نمونه:

علت ها نیرو هستند (تو داری مرا دیوانه می کنی)^۲

رویدادها حرکت هستند (جریان چیه)^۳

پیشرفت حرکت به سمت جلو است (ما به هیچ جا نرسیدیم)^۴

هدف ها مقصد هستند (او به اهدافش رسید)^۵

مشکلات مانع هستند (بیا این مشکل را دور بزنیم)^۶

براساس این رویکرد، استعاره های نخستین، فاصله فرهنگ ها و زبان های خاص می توانند با یکدیگر ادغام شوند تا استعاره های ترکیبی^۷ را تشکیل دهند، مانند زندگی سفر است و عشق سفر است، که در این مثال ها استعاره های نخستین به عنوان «انطباقات ادراکی»، یا «نگاشت»، بین حوزه مبدأ یعنی سفر و حوزه های مقصد یعنی زندگی و عشق عمل می کنند. ترکیب استعاره های نخستین می تواند زبان - ویژه باشد. (در فصل های بعد خصوصاً در فصل سوم، برای این مورد چندین نمونه ارائه خواهم داد).

نکته قابل توجه این است که استعاره های نخستین غالباً جهانی هستند، در حالی که استعاره های ترکیبی که از آن ها پدید می آیند به میزان کمتری از این ویژگی بهره مندند. فرهنگ ها بر آن که از استعاره های نخستین چه نوع استعاره های مفهومی ترکیبی ایجاد شوند به شدت تأثیر می گذارند.

بنابر عقیده من، بدون شک، تمام توضیحات ارائه شده تنها بخش کوچکی از

1- Primary metaphors

2- You're drivng me crazy"

3- "What's going on here"

4- "We haven't made any headway"

5- She's reached her goal

6- Let's try to get arround this Problem

7- "Complex Metaphors"

تعریف کلی هستند و برای تعریف جامع تر و همه جانبه تری از موضوع جهانی بودن و تنوع موجود در استعاره در رویکرد زبان‌شناسی شناختی، موارد بسیار بیشتری باید به آن افزوده شود. من از میان سایر موارد مشخصاً موارد زیر را پیشنهاد می‌دهم:

تجارب جهانی لزوماً به استعاره‌های جهانی منتهی نمی‌شوند.
در ایجاد استعاره‌ها، تجارب تجسمی می‌توانند به صورت انتخابی مورد استفاده قرار گیرند.

تجارب جسمانی می‌توانند از طرف فرهنگ‌ها و فرایندهای شناختی نادیده گرفته شوند.

تجارب نخستین لزوماً جهانی نیستند.

استعاره‌های ترکیبی می‌توانند به صورت نسبی یا بالقوه جهانی باشند.
استعاره‌ها لزوماً بر اساس تجارب جسمانی ایجاد نمی‌شوند، بسیاری از آن‌ها بر مبنای ملاحظات فرهنگی و روندهای شناختی گوناگون پدید می‌آیند.
به بیان دیگر، من بر این باورام که اگر ما به شواهدی که معمولاً درون فرهنگ‌ها و زبان‌های جهان و همین‌طور میان آن‌ها وجود دارد بنگریم، درمی‌یابیم که صورت کنونی رویکرد زبان‌شناسی شناختی به استعاره برای این داده‌ها کامل و همه‌جانبه نیست. به همین جهت، هدف اصلی نگارنده در این کتاب آن است تا از این نظریه شرح جامع‌تر و پیچیده‌تری ارائه دهد، شرحی که توانایی توجیه شواهد موجود کنونی را نیز داشته باشد. بی‌شک، در روند پیشبرد تحقیق با شواهد و داده‌های جدیدی روبرو خواهیم شد، و وظیفه ما آن است که فرضیه مورد بررسی را پیوسته تعدیل دهیم.

مؤلفه‌های منظر زبان‌شناسی شناختی به استعاره

پیش از آن که در ادامه بحث، طرح مقدماتی فرضیه‌ای را ارائه دهم که برای توجیه مسئله جهانی بودن و تنوع در استعاره در نظر دارم، اجازه می‌خواهم رویکرد زبان‌شناسی شناختی را آن‌گونه که امروز می‌بینیم توصیف کنم. این نظریه از استعاره پیچیده است. در این رویکرد، استعاره متشکل از اجزا، جنبه‌ها و مؤلفه‌های مختلفی در نظر گرفته می‌شود که با یکدیگر در تعامل هستند. این اجزا شامل موارد زیر هستند:

۱: حوزه مبدأ^۱

۲: حوزه مقصد^۲

۳: مبانی تجربی^۳

۴: ساختار عصبی مربوط به موارد (۱) و (۲) در مغز

۵: روابط بین حوزه‌های مبدأ و مقصد

۶: عبارات زبانی استعاری

۷: نگاشت^۴

۸: استلزام^۵

۹: ادغام^۶

۱۰: ادراک غیر زبانی

۱۱: الگوهای فرهنگی

اجازه می‌خواهم هر یک از این عبارات را برای آن دسته از خوانندگان که کاملاً با رویکرد زبان‌شناسی شناختی استعاره که بر پایه اثر لیکاف و جانسون (۱۹۸۰) بنا نهاده شده است آشنایی ندارند به اختصار شرح دهم. (مقدمه‌ای در قالب کتاب از بیست سال گذشته نظریه را می‌توان در کوچس (۲۰۰۲) یافت)

۲۱. استعاره متشکل از یک حوزه مبدأ و یک حوزه مقصد است (به‌صورتی که در آن حوزه مبدأ ماهیتی عینی‌تر و حوزه مقصد ماهیتی انتزاعی‌تر دارد).

مثال‌ها: حوزه‌های مبدأ: گرما، سفر. حوزه‌های مقصد: محبت، زندگی، عشق. بر اساس این حوزه‌ها: محبت گرما است، زندگی سفر است و همین‌طور عشق سفر است.

۳. انتخاب این امر که یک حوزه مبدأ مشخص با چه حوزه مقصدی هم‌آیی داشته باشد، از طریق مبانی تجربی مشخص می‌شود، یعنی برخی از تجارب تجسمی.

مثال‌ها: محبت به گرمای جسم نسبت داده می‌شود، نیروها غالباً به‌عنوان

1-source domain

2- Target domain

3- experiential basis

4- Mappings

5- Entailment

6- Blends

| علل عمل می‌کنند و حرکات نوعی رویداد محسوب می‌شوند.

۴. تجارب تجسمی به اتصالات عصبی معین میان نواحی مختلف مغز می‌انجامد. (این نواحی همان حوزه‌های مبدأ و مقصد هستند).

| مثال‌های بالقوه: زمانی که ناحیه مربوط به محبت در مغز تحریک می‌شود، همزمان ناحیه مربوط به گرما نیز فعال می‌شود.

۵. ارتباط بین حوزه مبدأ و مقصد به گونه‌ای است که یک حوزه مبدأ می‌تواند با چندین حوزه مقصد و یک حوزه مقصد با چندین حوزه مبدأ در ارتباط باشد.

| مثال‌ها: بر مبنای شواهد موجود در زبان انگلیسی، حوزه معنایی سفر در مورد دو مفهوم زندگی و عشق به کار برده می‌شود.

۶. ارتباط برخی از حوزه‌های مبدأ و مقصد منجر به عبارات استعاری زبانی می‌شوند، از این رو، عبارات زبانی حاصل جمع دو حوزه ادراکی هستند.

| مثال‌ها: "رابطه گرم" (از محبت گرما است) و "مشکل را دور بزن" (از مشکلات مانع هستند).

۷. بین حوزه‌های مبدأ و مقصد، نگاشت یا انطباقات ادراکی بنیادی یا ذاتی وجود دارد. | مثال‌ها: استعاره مفهومی: عشق سفر است

نگاشت:

مسافرین	←	عشاق
وسیله نقلیه	←	ارتباط عاطفی
مقصد	←	هدف رابطه
مسیر طی شده	←	پیشرفت ایجاد شده در رابطه
موانع موجود در مسیر	←	مشکلاتی که در رابطه ایجاد می‌شوند
۸. حوزه‌های مبدأ عموماً در شرح مفاهیم به کمک حوزه‌های مقصد، از تشابه اولیه فراتر می‌روند. این دست از نگاشت‌های گسترش یافته، استلزام معنایی ^۱ یا استنتاج ^۲ نامیده می‌شوند.		

| مثال‌ها: در صورتی که عشق در قالب سفر مفهوم‌سازی شود و وسیله نقلیه به

1- entailment

2- inferences

خود رابطه تشبیه شود، دانش ما در مورد وسیله نقلیه می‌تواند در جهت درک رابطه عاطفی مورد استفاده قرار گیرد.

زمانی که وسیله نقلیه دچار نقص فنی شود، ما با سه انتخاب روبرو هستیم: (۱) پیاده شویم و با وسیله دیگری خود را به مقصد مورد نظر برسانیم، (۲) در جهت تعمیر وسیله نقلیه اقدام کنیم، (۳) بدون هیچ اقدامی در آن بمانیم. بر همین اساس، اگر یک رابطه عاطفی با مشکل روبرو شود، می‌توانیم (۱) به آن خاتمه دهیم (۲) در جهت رفع مشکل تلاش کنیم (۳) در آن رابطه بمانیم (و مشکلات موجود را تحمل کنیم).
۹. غالباً ترکیب حوزه مبدأ با حوزه مقصد به ادغام می‌انجامد، یعنی به مفهومی ادراکی که از هر دو حوزه مبدأ و مقصد متمایز است.

مثال‌ها: جمله «او به اندازه‌ای خشمگین بود که از گوش‌هایش بخار خارج می‌شد» را در نظر بگیرید. در این نمونه، حوزه مقصد، شخص خشمگین و حوزه مبدأ، ظرف در بردارنده بخار (دود) است. مسلم است که نه از گوش حوزه مقصد، یعنی شخص عصبانی بخاری خارج می‌شود و نه حوزه مبدأ، یعنی ظرف حاوی بخار داغ دارای گوش است. اما مثال مورد بحث به صورت مفهومی، این دو حوزه را با یکدیگر درمی‌آمیزد، به این ترتیب، ما با ظرفی روبرو هستیم که دارای گوش‌هایی است که بخار با فشار از آن‌ها خارج می‌شود. این پدیده ادغام نام دارد (فوکونیه و ترنر، ۲۰۰۲، فصل ۱۱).

۱۰. استعاره‌های مفهومی اغلب به طرق غیرزبان‌شناختی تحقق می‌یابند و درک می‌شوند یعنی نه تنها در محدوده زبان و افکار بلکه در فعالیت‌های اجتماعی-جسمانی و حقیقت.

مثال‌ها: بر اساس استعاره مفهومی «امر مهم مرکزی است» و نمود زبانی آن (مانند «موضوع مرکزی») در جلسات و سایر رویدادهای اجتماعی اشخاص مهم (مانند افرادی با مقام بالاتر) عموماً جایگاه‌های فیزیکی مرکزی‌تری را نسبت به افراد کم‌اهمیت اشغال می‌کنند.

۱۱. استعاره‌های مفهومی بروز می‌یابند و اغلب الگوهای فرهنگی‌ای را پدید می‌آورند که در ذهن انسان عمل می‌کنند. این موارد ساختارهایی هستند که در آن

واحد هم فرهنگی هستند و هم شناختی (بنابراین عبارت الگوی فرهنگی یا الگوی شناختی در مورد آن‌ها به کار برده می‌شود) چرا که آن‌ها نمودهای ذهنی فرهنگ مقیدی از جنبه‌های جهان هستند.

مثال‌ها: بخش اعظمی از درک ما از زمان این است که زمان ماهیتی در حال حرکت است. دلیل این امر آن است که الگوی فرهنگی ما از زمان برگرفته است از استعاره مفهومی زمان ماهیتی در حال گذر است.

زبان استعاری

همان‌طور که از توضیحات پیش روشن است، در رویکرد زبان‌شناسی شناختی، استعاره تنها به صورت فرعی پدیده‌ای زبان‌شناختی محسوب می‌شود. به عبارتی، دلیل حضور آن در زبان تنها به علت حضورش در افکار است. استعارات زبانی (یعنی استعارات موجود در زبان) نمودی از مفاهیم استعاری موجود در نظام مفهومی ذهن هستند. بنابراین از یک طرف، عبارات زبانی استعاری استعاره‌های مفهومی را نشان می‌دهند و از طرف دیگر از طریق مفروض شدن ارتباط بین دو حوزه، که به نوبه خود می‌تواند توسط آزمون‌های روان‌شناختی مورد آزمایش قرار داده شود، به کمک آن‌ها می‌توان به استعاره‌های موجود در ذهن دست یافت (که در فصل دوم نشان خواهم داد). از آنجا که پیوسته با این پرسش‌ها روبرو هستیم که در کاربرد زبانی چه نوع استعاره‌های مفهومی‌ای وجود دارند، دانستن این مطلب که چه مواردی عبارت استعاری زبانی محسوب می‌شوند حائز اهمیت است. می‌توان این سؤال را به این شکل مطرح کرد که معیارهای تشخیص استعاره‌های زبانی کدامند. پاسخ‌های متنوعی بر این سؤال وجود دارد و چندین محقق و تیم تحقیقاتی در تلاش هستند تا به پاسخ مناسبی برای آن دست یابند (برای مثال، به استین، ۱۹۹۹؛ کمرون، ۲۰۰۳ رجوع شود).

استعاره چیست؟

مجدداً بر اساس مطالب ارائه شده پیشین، روشن است که استعاره از نظر رویکرد زبان‌شناسی شناختی یک پدیده زبان‌محور نیست. با توجه به ذهنی بودن استعاره چنین به نظر می‌رسد که این مفهوم به حوزه‌های زبان، فکر، فعالیت‌های اجتماعی فرهنگی، مغز و جسم تعلق داشته باشد. به بیان دیگر می‌توان ادعا کرد که استعاره پدیده‌ای است: